

واژه‌های دوزندگی و پوشیدنی‌ها در گویش دشتستانی

حکمت ملک‌زاده (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادب فارسی)

۱. مقدمه

استان بوشهر در جنوب غربی ایران بین ۲۷ درجه و ۴ دقیقه پهنای شمالی و ۵ درجه و ۶ دقیقه تا ۵۲ درجه و ۵۱ دقیقه درازای خاوری از جنوب گرینویچ قرار گرفته است، از سمت شمال مجاور استان خوزستان و قسمتی از کهگیلویه و بویراحمد است و از جنوب به خلیج فارس و قسمتی از استان هرمزگان و از شرق به استان فارس و از غرب به خلیج فارس منتهی می‌شود و حدود ۶۰۰ کیلومتر مرز آبی دارد که از اهمیت اقتصادی و گردشگری قابل توجهی برخوردار است. استان آب و هوایی گرم و خشک دارد و سواحل آن گرم نمناک است. وسعت آن ۲۷۶۵۳ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۷۴۳۶۷۵ است. ۸ شهرستان، ۱۷ بخش، ۱۳ شهر و ۳۶ دهستان دارد. شهرستان‌ها عبارت‌اند از: تنگستان، بوشهر، دشتستان، دشتی، دیر، دیلم، کنگان و گناوه.

بنای بوشهر به اردشیر ساسانی نسبت داده می‌شود که نام اصلی آن «رام‌اردشیر» بوده و گفته می‌شود که «رام‌اردشیر» به مرور زمان به «ریشهر» تبدیل شده و بعد به بوشهر تغییر یافته است.

دشتستان از نظر لغوی به معنی دشت، صحرا، بیابان و اراضی مسطح است. نام قدیم دشتستان «دستقان» معرب دشتستان است. دشتستان امروز ۶۱۵۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و از شمال غربی به گناوه، از مغرب به گناوه و بوشهر، از مشرق و شمال شرقی به کازرون و ممسنی و از جنوب و جنوب غربی به دشتی و تنگستان محدود است. مرکز آن شهر برازجان است که با روستاهای اطرافش (سرگُره، بُنداروز، خوش‌مکان و...) بخش مرکزی دشتستان را تشکیل می‌دهد. مردم دشتستان، با گویش دشتستانی سخن می‌گویند اما گویش هر منطقه (بلوک که در قدیم خان‌نشین بوده) تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؛ مثلاً واژه «خوش، xoš» را در برازجان «خاش، xâš» و در سعدآباد «خش، xaš» تلفظ می‌کنند.

در این منطقه نژادهای بومی می‌زیسته‌اند و علاوه بر نژاد مدیترانه‌ای نژادهای دیگری مانند دراویدی، سیاه‌پوست، سامی، عرب، لر و بهبهانی نیز سکونت داشته، یا به مرور به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. در استان بوشهر عرب‌ها، لرها و طوایف دیگر مانند بهبهانی‌ها ساکن هستند که در اثر اختلاط، یک نوع نژاد خاص را به‌وجود آورده‌اند که به بوشهری معروف شده‌اند.

تقریباً تمام مردم این استان به زبان فارسی و با گویش محلی خود تکلم می‌کنند. لهجه‌ها در روستاها بیشتر از شهرها متنوع و مشهورند و بین آنها اختلاف‌هایی نیز به چشم می‌خورد. پوشاک براساس اقلیم جغرافیایی، ذوق و سلیقه، مذهب و اعتقادات و آداب و رسوم به‌وجود می‌آید. پوشاک مردم استان بوشهر نیز براساس عوامل ذکرشده شکل گرفته است. بنا به شرایط جغرافیایی استان بوشهر و بر مبنای پوشاک سنتی مردم، می‌توان آن را به دو حوزه فرهنگی تقسیم کرد؛ یکی محدوده شمالی و شمال شرقی استان که در واقع حالت کوهستانی دارد و دیگر مناطق ساحلی و جلگه‌ای استان بوشهر که از نظر لباس سنتی تفاوت‌هایی دارند. این تفاوت علاوه بر اینکه در مدل و شکل لباس مشهود است، در برگزیدن رنگ و جنس پارچه‌ها و حتی در تعداد لباس‌هایی که پوشیده می‌شود نیز مشاهده می‌شود. در نواحی کوهستانی و سرسبز بوشهر جامه‌های سرخ، زرد و رنگارنگ نوعی

هماهنگی میان رنگ لباس با پیرامون خود پدید می‌آورد. مردم مناطق گرم و سوزان ساحلی نیز از جامه‌ها و پارچه‌های سفید و بی‌رنگ سود می‌جویند. همچنین با توجه به وجود تبادلات فرهنگی بین مناطق شمالی استان با ترک‌های قشقای استان فارس، شباهت زیادی بین پوشاک مردم این دو قوم مشاهده می‌شود.

۲. فعل‌های مخصوص به خیاطی

آجیده واویدن /*ʔājid(ɖ)e vâvid(ɖ)an*/: قراردادن رویه و آستر روی هم و کوک زدن به آنها، پیش از دوخت اصلی تا نلغزد و صاف روی هم قرار گیرد.

اشکُفتن /*ʔeškoftan*/: شکافتن. به این دو صورت نیز خوانده می‌شود: /*vâterkondan*/، /*vâškâftan*/.

بقِ کِرْدَن /*boq kerdan*/: پف کردن و برجسته شدن قسمتی از لباس.

بیر وِسیْدَن /*bir veysidan*/: خشک ایستادن و دور قرار گرفتن جامه از بدن.

پارده کِرْدَن /*pârde kerdan*/: نوعی دوخت، دودوزه دوختن؛ بار اول دولای پارچه را روی هم می‌نهند و می‌دوزند و برای استحکام بیشتر دوخت و همچنین ریش‌ریش نشدن آن، لبه درز را به طرف داخل می‌رانند و دوباره می‌دوزند.

پَشک خَرْدَن (خاردن) /*pešk xa(â)rdan*/: متلاشی شدن و ازهم پاشیدن پارچه به دلیل پوشیدگی.

تَنگ نادَن /*tang nâd(ɖ)an*/: تنگ نهادن، اگر گیوه در اثر رطوبت خمیده شود، دو لنگه را از طرف رویه روی هم می‌گذارند و می‌بندند و وزنه سنگینی روی آن می‌گذارند تا صاف شود. به این کار تنگ نادن گویند.

جار کِرْفَتَن /*jâr geroftan*/: اندازه گرفتن.

چیدَن /*čidan*/: بافتن (کاموا). انجام هر نوع کار بافتنی از قبیل ژاکت، رویه گیوه و مانند آن.

چَرخی بُریدَن /*čarxi borid(ɖ)n*/: نوعی برش به شکل دایره، گرد و موزون بریدن، مانند بریدن چادر یا دامن کُلُوش.

دُخْتَن /*doxtan*/: دوختن.

دِرْدَن /*derdan*/: دریدن، پاره کردن.

دَشکِه کِرْدَن /*daške kerdan*/: نخ کردن سوزن.

دَشکِه کُت کِرْدَن /*daške kot kerdan*/: سوزن نخ کردن و اصطلاحی است برای بزرگ کردن و کش دادن موضوع کوچک و بی‌اهمیت.

دوکِمِرِه /do-kemere/: نوعی دوخت مخصوص گیوه است که دوردیف کمر دوخته می‌شود.
 رِخ وَاگَرْدُنَدَن /rex vâgardondan/: توزدن لباس و برگرداندن لبهٔ آن.
 رِخِه کِرَدَن /rexe kerdan/: توزدن و برگرداندن لبهٔ لباس.
 زورِدِر کِرَدَن /zurder kerdan/: پارچه یا لباسی که به زور و در اثر فشار و کشیدن پاره شود.
 شُر خَارَدَن (خَرَدَن) /šor xâ(a)rdan/: پاره شدن پارچه یا لباس از طول.
 فیت بیدَن /fit bidan/: اندازه بودن لباس، به تن نشستن لباس.
 کِرِسَن /ke:resan/: جمع و چروک و کوتاه شدن پارچه و لباس و نظایر آن در اثر رطوبت یا آب رفتن.
 گَز کِرَدَن /gaz kerdan/: اندازه گرفتن، متر کردن پارچه.
 گِنْدِه چیش زَدَن /gend-e čiš zedan/: سوزن به چشم زدن. کنایه از امرار معاش از راه خیاطی.
 لُو کِرَدَن /lu kerdan/: گلوله کردن نخ یا کاموا.
 لَسِه وَاویدَن /la:se vâvidan/: مخفف له و ساییده شدن است. در مورد لباسی به کار می‌رود که از شدت کهنگی قسمت‌هایی از آن بسیار نازک شده باشد.
 وَاِتْرِکُنَدَن /vâterkondan/: شکافتن دوخت (← اِشکُفْتَن و وَاِشکَافْتَن).
 وَاِرچِسَن /vârčesan/: درهم پیچیده شدن و گره خوردن کاموا، پشم، مو و نخ که باز کردن آن مشکل باشد.
 وَاِرچُنَدَن /vârčondan/: درهم پیچاندن و گره دادن نخ و کاموا.
 وَاِشکَافْتَن /vâškâftan/: شکافتن دوخت یا بافتنی (← اِشکُفْتَن و وَاِتْرِکُنَدَن)
 یَقّه کِرَدَن /yaqqe kerdan/: چیدن گودی یقه در خیاطی، جا یقه باز کردن.
 یَگِلا دِر کِرَدَن /yaglâ der kerdan/: جر دادن، پاره کردن پارچه یا لباس از جهت طول بدون استفاده از قیچی.

۳. اسامی مربوط به خیاطی

اُفْتین /?oftin/: آستین.
 بُرّه /borre/: قطعات و بریده‌های پارچه پس از خیاطی، اگر این قطعات کهنه و باریک و نسبتاً بلند باشد، به آن شره هم می‌گویند.
 بَقیه /beqiye/: نوعی دوخت.
 بِنْدِ دَوْمَک /band-e dumak/: بند شلوار، قیطانی که به جای کش در زیر و لبهٔ دوخته‌شدهٔ شلوار می‌کنند و معمولاً با نخ سفید بافته می‌شود و آن را گره می‌زنند.
 پَتِه پَرُو /pete-peru/: وصله پینه.

پَرُو /perru/: وصله، رفو.

پَس رِخ /pasrex/: سجاف که در اطراف لباس می‌دوزند.

پَنَک /pa:nak/: پهنک، حاشیه‌ای که دور لباس می‌دوزند. بیشتر در روستاها به‌کار می‌رود. در برازجان شَمَک می‌گویند.

تُپ /top/: خال روی پارچه و نظایر آن، لکه کوچک.

تُرکی بُر /torki-bor/: بریدن لباس به شیوه ترکی، جر دادن پارچه بدون استفاده از قیچی، دریدن و پاره کردن از درازا.

تَرِیز /te:riz/: تریج، قطعه پاچه‌ای به شکل مثلث قائم‌الزاویه که در طرفین پایین جامه می‌دوزند تا گشادتر شود.

توکاری /tu-kâri/: آسترمانندی است برای رویه گیوه یا ملکی که شُل‌تر از رویه بافته می‌شود و نخ آن نیز کمتر از نخ رویه، تاب دارد.

تی‌پوز /ti-puz/: قطعه چرمی که به نوک گیوه دوخته می‌شود.

جار /jâr/: اندازه، این واژه در اصل «جا» است.

چُفتک /çoftak/: دکمه.

چُفتک غیوی /çoftek-e yeyvi/: دکمه غیبی (مخفی)، قابلمه‌ای، دکمه فشاری.

چَرخَک /çarxak/: قرقره ریسمان، گرگر هم می‌گویند.

چِرِه /çe:re/: چرخ نخ ریزی دستی، ریسندگی با چره را چره‌ریزی گویند.

چَغَزَک /çayrak/: قرقره نخ، به لهجه مردم بعضی از روستاهای دشتستان.

دشکه /de(a)ške/: نخ خیاطی یا نخ گیوه‌بافی، ریسمان.

دَشِکَةُ پَرگ /daškey parg/: نخ‌ی است از پنبه که توسط زنان در محل ریسیده می‌شود و یکدستی و استحکام نخ کارخانه را ندارد.

دَشِکَةُ هِنْدی: /daške-y hendi/: نوعی نخ که با آن رویه گیوه را می‌بافند. این نوع نخ در کارخانه ریسیده و از هند وارد می‌شد که نسبت به نخ پرگ صاف‌تر بوده و از تابیدگی و استحکام بیشتری برخوردار بوده است.

دومک /dumak/: بندی است که با نخ بافته می‌شود و به‌جای کش، در لیفه شلوار قرار می‌دهند.

دومَن /duman/: دامن لباس.

دیک /dik/: دوک نخ ریزی.

راسی /râsi/: رویه، طرف روی پارچه و سطح بیرونی آن.

راسی‌واری /râsivâri/: پشت‌ورو یا تابه‌تا پوشیدن لباس.

رخ /rex/, /rox/: حاشیۀ لباس.

سیاچسه /siyâjese/: نوعی دوخت است که روی چرم پاشنۀ گیوه دوخته می‌شود. این دوخت به شکل لوزی‌های متحدالاضلاعی است و در وسط هر لوزی دو خط کوچک مورب موازی است.

سیزن /sizan/: سوزن.

سیزنِ دلیل /sizen-delil/: سوزنی بزرگ‌تر از سوزن خیاطی که با آن گیوه می‌دوزند.

سیلاخ /silâx/: سوراخ.

شُر /šor/: تکهٔ دراز و باریک پارچه که با دست دریده شده باشد.

شُرّه /šorre/: پاره و کهنه. تکهٔ پارچهٔ دراز و باریک.

شُرّه‌دره /šorre-dorre/: پاره پوره. تکه‌پاره‌های مندرس لباس یا پارچه.

شَمَک /ša:mak/: حاشیه‌دوزی دور لباس. در برازجان شمعک می‌گویند.

شی (شو) چَلَک /š(i)u) čelak/: پارچهٔ کوچک مربع‌شکلی که زیر بغل می‌دوزند تا جای آستین گشادتر شود.

قُولُغ /qowloḡ/: کیسهٔ ویژهٔ لوازم خیاطی.

کالیِر /kâlêyr/: یقهٔ پیراهن مردانه و هر پیراهنی که یقهٔ برگردان داشته باشد. از واژهٔ انگلیسی /collar/ گرفته شده است.

کُت /kot/: سوراخ (سوزن).

کِلَچ /kelač/: پارگی به شکل زاویهٔ قائمه در پارچه و جامه.

کِمَر /kemar/: نواری است از جنس رویهٔ گیوه که برای استحکام دور گیوه و در محل اتصال رویه به تخت دوخته می‌شود. طول این نوار به اندازهٔ اطراف تخت گیوه و عرض آن، چهار ردیف بافت است.

کُرو /ko:ru/: کنارهٔ دو طرف طول پارچه که اندکی ضخیم‌تر از خود پارچه بافته می‌شود. همچنین استفاده از عرض پارچه به جای طول آن در خیاطی، مثلاً وقتی طول پارچه برای آستین کافی نیست، گویند: «پارچه را از کُرو بنداز».

گَرگَر /gargar/: چرخ، قرقره.

گَرگَرِ دَشکِه /gargar-e daške/: چرخهٔ ریسمان، قرقرهٔ نخ.

گِرِنْد /gerend/: گره، گره دادن نخ یا طناب.

گِنْد /gend/: بخیه و دوخت لباس.

گِریچِه /giriče/: اندازهٔ یک دوک پر از نخ یا پشم. ریسمانی که به شکل بیضی پیچیده باشد.

ماک /mâk/: ریسمان محکمی که با آن گیوه می‌دوزند.

۴. انواع پارچه

- استورق /?estavraq/: استبرق، نوعی پارچه نسبتاً ضخیم.
- آفتوی /?aftovey/: پارچه چلووار.
- آلاتا /?aletâ/: نوعی پاچه راه‌راه که یک راه آن ژرژت و یک راه ساتن است و بیشتر برای دامن محلی به‌کار می‌رفته است. ال‌اتی /?aletey/ هم گویند.
- آطلسی /?atlesi/: پارچه‌ای از جنس ابریشم خالص با گل‌های رنگی ریزنقش برای تهیه لباس زنان. البته تنها زنان خانواده‌هایی که توان مالی داشتند از آن استفاده می‌کردند.
- بُشور /bošur/: پارچه‌ای از جنس نایلون که نیاز به اتو ندارد و زود هم خشک می‌شود با رنگ ثابت؛ مانند پارچه‌های سرخ و سبز در امام‌زاده‌ها، به آن بشورپوش /bošur-bopuš/ هم گویند.
- بناریسی /benâresi/: نوعی پارچه مرغوب و الوان که زنان مرفه با آن همه نوع لباس مانند چادر و شلیته می‌دوختند.
- بنز /benz/: پارچه‌های نرم و نایلونی که در امام‌زاده‌ها و مراسم عاشورا استفاده می‌شود.
- بلیک‌بلیکو /belik-belikow/: پارچه‌های براق زردوزی و پولک‌دوزی شده که از آن پیراهن چاک‌دار و دامن (تنبان زنانه) می‌دوزند. امروزه به آن اکلیلی /?aklili/ گویند.
- پچیز /pečiz/: پارچه نخی چهارخانه (شطرنجی).
- تافته /tâfte/: پارچه‌ای در رنگ‌های گوناگون که برای تهیه لباس مردان به‌کار می‌رفته است اما لباس هر شخص فقط در یک رنگ تهیه می‌شده است.
- تافته سیه /tâftey se:/: تافته مشکی. از این پارچه شلوار مردانه دوخته می‌شد که تا بیست سانتی‌متری مانده به فوزک پا نقش دار بوده است.
- تپ‌تپی /top-topi/: پارچه خال‌دار را گویند.
- تَشک‌تَشکی /tešk-teški/: پارچه (یا پرنده)‌ای که دارای خال‌ها و لکه‌های کوچک سیاه و سفید باشد.
- تیترون /titron/: تترون. پارچه نخی که بیشتر برای شلوار مردانه از آن استفاده می‌شد.
- جَدی /jaddey/: جد‌ای، پارچه چلووار، منسوب به شهر جدّه عربستان.
- جُرج گل اوریشمی /jorj-e gol-avrišemi/: ژرژت با گل‌های بافته‌شده ابریشمی. از ژرژت گل‌دار و گل ابریشمی برای دوخت چادر نیز استفاده می‌شده است.
- جُرج گل زده /jorj-e gol-zeđe/: ژرژت گل‌دوزی شده، نام دیگر آن جرجر /jorjor/ است. از این پارچه در چهار رنگ سفید، قرمز، آبی و مشکی برای پایین دامن یا شلوار زنانه استفاده می‌شده است.
- چَتانی (چتانه) /čattâni(e)/: نوعی پارچه نامرغوب مثل کرباس که آن را شمع‌اندود کرده و به‌جای پوشک

بچه به‌کار می‌برده‌اند. لباس‌های کثیف و بدرنگ را نیز به آن تشبیه می‌کنند. همچنین در بعضی جاها برای چادر زدن در صحرا از این پارچه استفاده می‌کردند چون آب به آن نفوذ نمی‌کند.

چِگَن /čegan/: نوعی پارچه است با زمینه سفید و گل‌دوزی‌های رنگین که از آن شلوار فراخ (دامن بسیار پرچین) می‌دوختند. این پارچه در رنگ‌های سرخ، سبز و زرد برای لباس زنانه استفاده می‌شد.

چیت /čit/: پارچه‌ای نخی، رنگی و مناسب هوای گرم جنوب و فصل تابستان، به‌خصوص در مناطق جنوبی که با خلیج فارس فاصله کمی داشته‌اند.

حِریرِ سِلْطون /herir-seltun/: پارچه نازکی است شبیه وال که چهارخانه‌هایی هم‌رنگ زمینه ولی ضخیم‌تر دارد.

خارا /xârâ/: نوعی پاچه اطلس که گل‌های ساتن هم‌رنگ با زمینه دارد (نوعی قماش ابریشمی).

خارا زری /xârâ-zeri/: پارچه اطلس الوان که در بافت آن از نخ‌های طلایی یا نقره‌ای استفاده شده است.

دَگله /dagle/: برای سه مورد به‌کار می‌رود: الف) نوعی قبا، ب) قواره، ج) نوعی پارچه؛ پاچه‌ای بته‌جقه‌ای که با آن لباسی به همین نام می‌دوختند.

رَشْتِ مِثَل /rašt-e metal/: نوعی پارچه وال خال‌دار با زمینه سیاه. از این پارچه، بیشتر تُمون فراخ (دامن بلند پرچین) می‌دوختند.

روسی /rusi/: نوعی پارچه نرم مثل ابریشم در رنگ‌های شاد چون سرخ و زرد.

سفید کاغذی /sefid-kâyozi/: برای تهیه لباس مردانه در خانواده‌های اعیان و ثروتمند به‌کار برده می‌شده است.

سُنْدَس /sondos/: پارچه‌ای نازک و ترک‌دار (راه‌راه) که در حاشیه آن گل‌های ابریشمی الوان دوخته شده بود و برای لباس زنانه استفاده می‌شد.

شال ویل /šâl-veyl/: جنس آن مانند ژرژت بوده و برای دامن پرچین (شلوار فراخ، قِر) استفاده می‌شده است که به‌قول قدیمی‌ترها «رقص برمی‌داشت»، یعنی بسیار پرچین بوده که هنگام راه رفتن موج برمی‌داشته است.

شِتیر /šetir/: پارچه‌ای که هنگام بریدن یا پاره کردن، عرض یک طرف آن بیشتر باشد.

شِرْمَن /šerman/: پارچه‌ای نایلونی که نیاز به اتو ندارد و صاف و براق است.

شونَم /šavnam/، /šownam/: شبنم. نوعی پارچه نازک مانند وال که در چند رنگ وجود داشته است. از این پارچه رنگارنگ برای تمام اجزای لباس زنان مانند پیراهن و شلوار فراخ استفاده می‌شده است.

شونم خروسی /šavnam-e xorusi/: پارچه‌ای سرخ‌رنگ شبیه وال که در حاشیه و سلسله آن تصاویر خروس بود و زنان با آن شلوار محلی فراخ می‌دوختند.

صُبَخیر /sobexeyr/: نوعی پارچه شبیه به مخمل و زری دوزی شده برای دوختن قبا یا جلیقه زنانه.
قلمکار /qelamkâr/: پارچه‌ای ساده و نقش‌دار که بیشتر کاربردی زنانه داشته است.
کُدِری /kodri/: پارچه‌ای نخی در همه رنگ که هم‌اکنون نیز برای تهیه لباس زنانه کاربرد دارد.
کِرِواس /karvâs/: کرباس. پارچه‌ای سفیدرنگ و ارزان که از آن برای تهیه لباس عامه مردم استفاده می‌شده است.
کِرِویتِی /kerviti/: پارچه مخمل راه‌راه برجسته که بیشتر برای کت و شلوار مردانه از آن استفاده می‌شود.
کِش‌کِشی /keš-keši/: پارچه کش‌دار که رنگ‌های متفاوت داشته است.
کوره /kure/: پارچه کرباس.
گُجیرات /gojirât/: نوعی پارچه ضخیم که روی آن به صورت بته‌جقه‌ای زردوزی شده بود. به آن «زری گجرات» هم می‌گفتند. این پارچه را از هند می‌آوردند.
گُلنداز /gol-andâz/: گل‌انداز. پارچه توری که به‌هنگام بردن عروس به خانه داماد روی سر و صورت او می‌اندازند.
گنده /gende/: پارچه‌های تازه‌ای که با کنار هم قرار دادن آنها تخت گیوه یا ملکی می‌سازند.
لاس /lâs/: نوعی پارچه ابریشمی نسبتاً ضخیم شیری‌رنگ که مردان با آن قبا می‌دوختند.
لم‌سوک /lamsuk/: نوعی پارچه نخی ساده و بدون نقش، کمی نازک‌تر از چلوار. این پارچه فقط در دو رنگ سیاه و سفید بافته می‌شود.
لندنی /landeni/: پارچه‌ای نرم مثل تترون برای پیژامه مردانه.
مخمل /maxmal/: انواع مخمل که در رنگ‌های متفاوت بوده و بیشتر برای لباس‌های محلی زنان به‌کار می‌رفته است. هنوز هم در دشتستان از آن استفاده می‌شود. زنان اعیان بیشتر لباس‌هایی به رنگ تمام‌سفید می‌پوشیده‌اند.
موور /muwer/: پارچه‌ای رنگارنگ که برای تهیه لباس زنانه خصوصاً قر استفاده می‌شده است.
نَساجی /nassâji/: پارچه‌ای زمخت و نامرغوب برای دوخت لباس مردانه، خصوصاً فقرا.
نوظهور /now-zohur/: پارچه‌ای رنگارنگ برای تهیه لباس، خصوصاً قبای مردان اعیان و اشراف.
ویل /veyl/: وال، پارچه‌ای نازک و رنگارنگ که برای تهیه لباس زنان عادی استفاده می‌شد.

۵. انواع وسایل زینتی زنان

النگون /elangun/: النگو.

انگشتیر /angoštir/: انگشتر.

بُت خِرک /*botxerak*/: نوعی گردن‌بند که از سوراخ کردن و به رشته کشیدن دانه‌های گیاه میخک درست می‌شود. این گردن‌بند علاوه بر جنبه تزئینی، این ویژگی را دارد که به هنگام عرق کردن شخص رایحه خوشی از آن به مشام می‌رسد.

تک‌پوش /*takpuš*/: النگوی پهن.

توبوری /*tu-buri*/: توزلفی، مهره‌های آویز عروس.

توپلی /*tu-peli*/: سنجاق سر، سنجاق بزرگی که با آن گیسوهای بافته‌شده را در پشت سر به هم وصل می‌کنند.

توزلفی /*tu-zolfi*/: مهره‌های آویز عروس، سنجاق سر که معمولاً از جنس طلاست و زنان شوهردار موهای کوتاه شده دو طرف صورت را با آن نگه می‌داشته‌اند. به آن توبوری هم گویند.

چِلنگون /*jelengun*/: نوعی النگوی آهنی، یک جفت النگوی آهنی نازک که درون یکدیگر قرار می‌گیرند و معمولاً کولی‌ها آن را می‌سازند.

خالک /*xâlak*/: زیور مخصوص بینی. زیوری به شکل بته‌جقه‌ای که به پره بینی آویزان می‌کنند.

خَزَام /*xazzâm*/: حلقه زینتی بینی.

خَلخال /*xalxâl*/: حلقه‌ای است از طلا یا نقره با آویزه‌هایی در اطراف آن که به مچ پا می‌اندازند.

دل‌تپک /*del-tepak*/: نام مهره‌ای است به رنگ سبز تیره و به شکل قلب. زنان بارداری که دچار تپش قلب می‌شدند، این مهره را به گردن می‌آویختند و عقیده داشتند موجب آرامش و تسکین قلب آنها می‌شود.

دلک /*delak*/: مهره‌ای یشمی و به شکل قلب که آن را وسط مهره‌های دیگر انداخته و به گردن می‌آویزند.

دیدک /*didak*/: نوعی سرمه. سرمه‌ای که از دوده حاصل از سوختن کره و روغن ایجاد می‌شود.

زُمام /*zomâm*/: زیوری برای بینی که مانند گوشواره از بینی آویزان می‌شود.

زَنگُل /*zangol*/: حلقه‌ای فلزی که زنگوله‌هایی به دور آن وصل کنند و به پای کودکان می‌اندازند تا تشویق به راه رفتن شوند. علاوه بر این، با صدای آن از محل کودک نیز باخبر شوند.

سیرمه /*sirme*/: سورمه، سرمه.

سیرمه دیدک /*sirmey-didak*/: دوده‌ای که از سوختن کره یا روغن یا چربی حیوانات تهیه شود اما در اصل از دوده حاصل از گداختن سنگ مس در کوره به دست می‌آید.

سیرمه سنگ /*sirmey-sang*/: سرمه‌ای که از ساییدن سنگ سرمه به دست می‌آید.

سینه‌ریز /*sineriz* / ← گلی‌بند.

سَرَاوه /*šarrâve*/: آویز، منشورهای بلوری که به گوشواره آویزان کنند.

گلی‌بند /*goli-band*/: گردن‌بند، گلوبند.

گُل‌یقه /gol-yaqqe/: گل‌سینه، زیور نسبتاً بزرگ و سنگینی است از طلا با نگین‌های رنگین به اشکال گوناگون که با زنجیر به گردن می‌آویزند.

گو /gu/: زیوری از جنس طلا که شامل تعدادی دانه‌های گرد به اندازه نخود است که همانند مروارید به رشته کشند و به گردن آویزند.

لاک /lâk/: نوعی مهره سرخ مکعب‌شکل است که آنها را به رشته می‌کشند و به دست و گردن می‌آویزند.

لُپوک و مزه /lopuk-o maze/: لپوک: گوش ماهی که از دو طرف به درون پیچیده شده باشد؛ مزه: مهره‌ای است خزفی. این دو را معمولاً همراه با سنگ نمک که وسط آن روکش کوچکی از طلاست به کلاه یا لباس کودک می‌آویختند تا از چشم‌زخم مصون بماند.

ملوله /melule/: لوله‌های کوچک فلزی (طلا، نقره و...) که دعا یا آیات قرآنی را درون آن می‌نهند و به گردن می‌آویزند.

مُله /mo:le/: میله‌ای که با آن سرمه به چشم می‌کشند.

مِناگیر /menâgir/: نوعی النگوی پهن از جنس طلا که پیچ و چفت دارد و باز و بسته می‌شود. این النگو معمولاً دارای نقوش برجسته است و گاه با نگین‌های رنگین زیبایی تزئین می‌شود.

میچه /moyče/: ماهیچه، زیوری است شامل تعدادی ماهی‌های کوچک طلا که آنها را مانند مروارید به رشته می‌کشند و به گردن می‌آویزند. این گردن‌بند اگر در دو رج باشد، آن را میچه دوبندی /moyčey /debandi/ و اگر در سه ردیف باشد آن را میچه سه‌بندی /moyčey sebandi/ می‌گویند.

میخک /mixak/: زیوری است که از دانه‌های گیاه میخک و مهره‌های رنگین ساخته می‌شود. این دانه‌های معطر را سوراخ می‌کنند، همراه با مهره‌ها به رشته می‌کشند و به گردن می‌آویزند. از این گردن‌بند هنگام عرق کردن شخص، رایحه خوشی به مشام می‌رسد.

میل: /mil/: النگوی باریک.

۶. فعل‌ها و اسامی مربوط به آرایش کردن و زیور بستن و پوشیدن

اچّافه کِردن /aččâfe kerdan/: خودآرایی، زیاد آراستن روی و مو، و به زن خودآرا و پرکرشمه /aččâfe:y/ می‌گویند.

آراشت کِردن /ârâho(e)št kerdan/: آرایش کردن.

او شیرین کِردن /ow širin kerdan/: آب شیرین کردن، به معنی تعویض لباس و همچنین آرایش کردن و مهیا شدن برای مهمانی یا عروسی.

جِرو وِرکشی /jerow varkeši/: جوراب ورکشیدن و جوراب به پا کردن و مهیا شدن برای عروسی یا مهمانی.

چِرَچِپ کِرَدَن /čepar-čip kerdan/: محرف چپرپیچ است. دو گوشه چادر نماز را به صورت ضربدر از روی شانه‌ها عبور دادن و پشت گردن بستن.

دِرِیس کِرَدَن /dereys kerdan/: لباس مهمانی پوشیدن و خود را آراستن.

رَخْتی بَلْگی /raxti-balgi/: خوش‌پوش و تمیز و مرتب. زنی را گویند که همیشه لباس‌های متنوع و تمیز می‌پوشد و خود را با وسایل زینتی و آرایشی می‌آراید.

وُخْش رِسیْدَن /vo xoš resid(đ)an/: به خود(ش) رسیدن و آرایش کردن و لباس مهمانی پوشیدن.

رَشْمِه وَاوِیْدَن /rašme vâvidan/: ریش‌ریش شدن پایین لباس و مانند آن به جهت کهنگی.

سِرْپِرْتَاک /ser-o pertâk/: سرورِیخت. سرووضع. به کسی گویند که لباسش کثیف یا خاک‌آلود و نامرتب باشد. سِرْجِنَاس /ser-e jenâs/: ریخت‌و ترکیب. سرورِیخت.

فُوش قِلَنْدُون کِرَدَن /qowš-o qelandun kerdan/: کفش‌وکلاه کردن. لباس پوشیدن برای بیرون رفتن از خانه.

کُت کِرَدَن /kot kerdan/: نخ کردن سوزن.

کِرَنج وَاوِیْدَن /kerenj vâvid(đ)an/: چروک شدن پارچه و لباس.

کِنج /kenj/: چین و شکن جامه، پارچه، گلیم و مانند آن.

گُلِی بِلِه تو چِه اِنْدَاخْتَن: /goli-yel-e tu ča: ?endâxtan/: اصطلاحی است برای تمسخر. درباره زن یا دختر نازیبا یا مُسنی به کار می‌رود که بیش از اندازه سرمه به چشم کشد.

لَفْکِه وَاوِیْدَن /lafke vâvid(đ)an/: پارچه یا لباس نو که در اثر دست‌مالی و این‌سو و آن‌سو افتادن آهارش را از دست داده و کثیف و مجاله شده است.

مَرِیْف /ma:rif/: صفت پارچه نرم و لطیف است.

وَاَسَاخْتَن /vâsâxtan/: آراستن، زینت دادن، لباس مهمانی پوشیدن.

هَف تَنْگَرِی /haf-tongori/: تمیز، مرتب و آراسته کردن.

هَفِه کِرَدَن /hofe kerdan/: بند انداختن صورت و اصلاح ابروها.

هَفِه رِفِه /hefe refe/: اصلاح صورت و ابرو و آرایش کردن.

یَقَّه کِرَدَن /yaqqe kerdan/: گریبان چاک دادن. دریدن جلو جامه از بالا تا پایین در سوگ کسی یا به هنگام خشم.

۷. انواع پوشیدنی‌ها ولوازم مربوط به آن

اُرسی پَسِه رِقَاوِی /?orsi passe reqâvi/: نوعی کفش.

اُری /?a:ri/: پالتو نمدی آستین بلند چوپانان، اگر به شکل کت (بی آستین یا آستین‌دار) باشد، به آن کردک می‌گویند.

الخلق، ارخالق /*?arxâleq, ?alxoloq*/: ارخالق، نوعی کت. از جنس مخمل نوظهور، الوان و زنانه که پهلوها از دو طرف چاک دارد. سر آستین‌ها مثلثی شکل و بلند است، به طوری که رأس مثلث در پشت دست تا نزدیک انگشتان می‌رسد. لبه آستین‌ها و حاشیه اطراف کت نواردوزی می‌شد و با اندازه‌های یک گز تا یک گز و نیم (۹۰ سانت) روی لباس‌های دیگر می‌پوشیدند. این پارچه مرغوب به دو شکل ترکی و تاجیکی دوخته می‌شده است؛ ترکی بدون آستین و تاجیکی دارای آستین بلند بوده است که به جای کاپشن امروزی و لباس گرم به کار می‌رفته است.

اوار /*?owâr*/: کمربندی است بافته شده از نخ که وسط آن کمی پهن‌تر از طرفینش است و کشاورزان گاه به جای شال بر کمر می‌بندند.

بُرَقَه /*borqe*/: نقاب، روبند زنان.

پاتِلون /*pâtelun*/: شلوار مردانه که معمولاً با کت پوشیده می‌شود.

پاشنه‌رِقاوی /*pâšne-reqâvi*/: کفش.

پیشونی‌بند /*pišuni-band*/: روسری ابریشمی سیاه‌رنگی که زنان مسن بر پیشانی می‌بندند.

تُمون /*tomun*/: شلوار، تنبان.

تُمون خِفَتی /*tomun-e xefti*/: شلواری که دهانه پاچه‌های آن را مانند آستین مچی، چین دهند؛ مانند شلوار سنبدادی.

تُمون فِراخ /*tomun-e ferâx*/: شلوار گشاد، مانند شلوار زنان عشایر، دامنی بلند و بسیار پرچین، در دشتستان در مهمانی‌ها گاه زنان چندین شلوار روی هم می‌پوشند و هرکدام حدود هفت هشت متر پارچه مصرف می‌کند. به آن شلوار فِراخ یا قَر /*qer*/ هم گویند.

تِنگَلِکِ ماسی /*tengelek-e mâsi*/: لباس تنگ و کوتاه.

جاکِیت /*jâkeyt*/: ژاکت.

جِرَو /*jerow*/: جوراب، همچنین نوعی رویه ملکی نامرغوب.

جِلِسَقَه /*jelesqe*/: جلیقه.

جِلکُل /*jelkol*/: لباس‌ها، رخت و لباس.

جُومَه /*jume*/: جامه، پیراهن زنانه و مردانه.

جُومَه عِجمی /*jumey ejemi*/: لباس غیر محلی، لباس شهری.

جُوتی /*juti*/: نوعی کفش شبیه به چکمه ساق کوتاه.

جِیو /*jiv*/: جیب، جیب لباس یا کیف و شلوار.

جُوقَه /*čuqqe*/: چوقا.

دگله /*dagle*/: قبایی است بلند و جلو باز و بدون آستین که خان‌ها و بزرگان روی لباس می‌پوشند. نگله /*nagle*/ هم گویند.

دومن /*duman*/: دامن.

ریسری /*ri-seri*/: چادر.

ریوار /*rivâr*/: رویه گیوه و ملکی. ریوار بسته به نوع نخ و طرز بافت، سه گونه است: (۱) جرو که بسیار شل و مانند تور بافته می‌شود و نخ آن تابیدگی کمی دارد و از آن برای آستر ریوار استفاده می‌شود؛ (۲) ریوار معمولی، که محکم‌تر از جرو بافته می‌شود و نخ آن هم سه‌لا است و در جایگاه خاص خود بافته می‌شود؛ (۳) ریوار هندی: نوعی ریوار بسیار محکم است که نخ آن را از هند می‌آورده‌اند. این نخ چون توسط کارخانه بافته می‌شد، صاف‌تر و استحکام آن بیشتر از نخ معمولی و نیز گران‌تر از آن بود.

ریواری کُچیک‌پا /*rivâri kočik-pâ*/: رویه گیوه و ملکی بچگانه.

زیرجومه /*zir-jume*/: زیرشلواری لیفه‌دار مردانه و دامن بسیار پرچین زنانه.

سِر‌انداز /*ser-andâz*/: چادر که مانند امروز سیاه‌رنگ نبوده، بیشتر عشایر و نوعروسان یا کسانی که لباس محلی می‌پوشیدند، از چادرهای رنگی سبز، قرمز و زرد یا سفید استفاده می‌کرده‌اند.

سَر‌داری /*sardâri*/: لباس جلو باز بلند ویژه خوانین و اشراف.

سَلْمِکی /*salmeki*/: قطعه چرم نقش دوزی شده که بر پاشنه گیوه یا ملکی دوخته می‌شود.

سُه‌دری /*so-deri*/: لباس بلند جلو باز بی‌آستین که مردان روی جامه می‌پوشیدند. قوا هم گویند. گاه به جلیقه هم سه‌دری گویند.

سَدّه /*šadde*/: دستمال (روسری) ابریشمین سیاه با حاشیه‌هایی در اطراف آن.

شلوار تَنگ /*šalvâr-e tang*/: شلواری غیر از شلوار فراخ که زنان مانند پیژامه همراه با پیراهن می‌پوشند.

شلوار فِرَاح /*šalvâr-e ferâx*/: شلوار زنان عشایر که دامنی بسیار پرچین است و معمولاً چند تا از آن را هم‌زمان و بهترین و مرغوب‌ترین آنها را روی همه شلوارها می‌پوشند.

سَلِیته /*šelite*/: پارچه‌ای از جنس چیت گل‌دار که به‌عنوان لباس خواب و لباس زیر پوشیده می‌شده است.

شِیوه /*šive*/: تخت گیوه و ملکی که از پارچه‌های کهنه به هم فشرده ساخته می‌شود.

قُوا /*qovâ*/: قبا، لباس مردانه جلو باز که اغلب با شال پوشیده می‌شد. پیراهن زنانه را هم گویند.

کَرْدک /*kordak*/: پالتو نم‌دین که چوپانان در زمستان می‌پوشند.

کَرکاو /*karkâv*/: دمپایی چوبی، قطعه چوبی است شبیه تخت کفش که تسمه‌ای چرمی یا لاستیکی به‌جای رویه دارد.

کَز /*kaz*/: نوعی چارقد سفید یا سیاه که جنس آن ترکیبی از نخ و ابریشم باشد. به آن مینا(ر) هم گویند.

کُلک /kolak/: شلوارک.

کُلَه /kola/: کلاه. کلاه انواع مختلفی داشته است؛ کلاه مردانه ابتدا نمدی بود و توسط نمدمالان درست می‌شد. بعدها کلاه پهلوی بود که به تقلید از کشورهای اروپایی استفاده می‌شد. کلاه زنانه شبیه به نصف عرقچین و از پارچهٔ الوان و مرغوب بود که با دو بند به زیر چانه بسته می‌شد و معمولاً زیر چارقد آن را می‌پوشیدند. دیگر کلاه بیچگانه که وسط آن را با دایره‌ای چهاررنگ از پارچه می‌دوختند و نمک یا مهره‌هایی برای دفع چشم‌زخم به آن می‌آویختند.

کُلَه‌بَلتکی /kola:-balteki/: کلاه حصیری که از برگ‌های سبز و درشت نخل بافته می‌شد.

کله‌پیشی /kola:-piši/: نوعی کلاه حصیری که از برگ‌های ظریف نخل بافته می‌شود و اندکی ظریف‌تر و مرغوب‌تر از کله‌بالتکی است.

کوت /kut/: کت که همراه شلوار یا دامن پوشند.

کوت‌پاتلون /kut-pâtelun/: کت و شلوار.

کوش /kowš/: کفش، همچنین نوعی کفش چرمی زنانه شبیه دمپایی با رنگ‌های سبز، سرخ، سیاه یا قهوه‌ای با کف منحنی و ضخیم چرمی که قسمتی از آن به شکل مثلث کوچکی از جهت سرانگشتان به رویهٔ کفش خم می‌شود.

کوشک /kowšak/: کفشک.

گَنجَه‌فِراخ /ganje-ferâx/: زیرپیراهن مردانه.

گَوَن /gevan/: پیراهن زنانه به سبک اروپایی، پیراهن غیرمحلی. گوان /govân/ هم گفته می‌شود.

لاکی /lâki/: نوعی دستمال ابریشمی سرخ که اطراف آن حاشیه‌ای رنگی دارد.

لِچَک /lečak/: کلاهی زنانه که زیر چارقد می‌پوشیدند تا چارقد لیز نخورد. همچنین برای پوشش بهتر موی سر، زنان بر سر می‌گذاشته‌اند. این کلاه به شکل نصف عرقچین است و با دو بند که در دو گوشهٔ آن می‌دوزند، به زیر گردن بسته می‌شود.

لَکَه /lakke/: کهنهٔ بچه. پاره‌های لباس مندرس، قطعه پارچهٔ کهنه و گاه نو برای تمیز کردن.

لمبوتَه /lambute/: لنگی که در گرمای شدید مثل دامن دور کمر گره می‌زنند. بیشتر مردان ساکن کنار دریا و بنادر آن را می‌پوشند.

لَنگَک /lengak/: لنگ حمام.

مِلکی /melki/: نوعی گیوه با تخت چرمی یا لاستیکی که پوزهٔ آن کشیده است و نسبت به شیوه استحکام بیشتری دارد.

مِینا(ر) /meynâ(r)/: نوعی روسری نازک چهارگوشه و مستطیل شکل که وسط آن را زیر گردن قرار می‌دهند

و دو طرفش را یکی پس از دیگری از روی سر عبور می‌دهند و برای لیز نخوردن به آن سنجاق می‌زنند.
زیر آن کلاه پارچه‌ای لچک شبیه به عرق‌چین می‌پوشند.
نعلین /na:leyn/: نوعی پای‌افزار بدون پشت.
نقاو /neqâv/: نقاب.
یل /yal/: نوعی کت زنانه از پارچه‌های الوان و مرغوب مانند مخمل و بنارسی.

۸. شستن لباس

اُشلنگ /?ošlong/: اشنان، گیاهی وحشی است که با کوبیده آن لباس می‌شستند.
تو کِردَن /tow kerdan/: پهن کردن لباس روی بند تا خشک شود.
تِلُندَن /telondan/: چنگ زدن لباس و ساییدن آن با دست راست روی پشت دست چپ.
چِلُندَن /čelondan/: چلانیدن و فشار دادن لباس به منظور خارج کردن آب از آن که زودتر خشک شود.

۹. واحد اندازه‌گیری لباس

بدس /bedes/: یک وجب.
تکه /teke/: قطعه.
پارچه /parče/: قطعه، تکه.
چارک /čârak/: واحد اندازه‌گیری معادل یک چهارم متر.
دگله /dagle/: یک عدل پارچه. بسته‌ای که از تعدادی توپ پارچه تشکیل شده است.
قَواره /qa:vâre/: واحد اندازه‌گیری.
قُوده /qowde/: قطعه‌ای از یک کلاف نخ گیوه‌بافی.
گتری /getri/: عدل پارچه.
گَز /gaz/: واحد طول متر (۲۴ انگشت کنار هم).
متر /metr/: واحد اندازه‌گیری.

۱۰. واژه‌های متفرقه

ریواری /rivâri/: منسوب به ریوار. اشعاری که زنان هنگام بافتن ریوار می‌خواندند و با هم مشاعره می‌کردند.
قژون /qežun/: چین و شکن موی.
کتو /kotow/: جایی که دختران خردسال برای آموختن بافت رویه گیوه و ملکی به آنجا می‌روند.